

بعل میآوردند که بالار و بهتر از آن نمی شود و این پذیرائی از روی احتیاج و بر حسب میل خاطر خود
ملت بود چنانکه نواب و لیعهد هم می گفتند که ما نمیتوانیم مردم را اینطور برای پذیرائی مجبور کنیم خودشان
میل خود کرده اند خلاصه از جلو صفوف گذشته از دروازه (بوکینگام) داخل محوطه عمارت بوکینگام شدیم
اینجا هم جمعیت زیادی بود پای پله عمارت که سرباز و سوار زیادی در اینجا نیز ایستاده بودند پیاده شده
داخل عمارت شدیم زوجه نواب و لیعهد و دخترهای ایشان تا در پله با استقبال آمده بودند با همه
دست داده تعارف کردیم و آیدیم توی اطاق خیلی صحبت داشتیم یکی از دخترهای نواب و لیعهد را که سمیش
بودن (لوف) است و بیست و دو سال دارد برای (کنش دو فیف) که از ابالی اکس انگلیس است
نامز کرده اند آن دختر هم در اینجا حاضر بود با او نیز دست داده تعارف کردیم بعد نواب و لیعهد و زوجه
ایشان آمده اطاقها و منازل را نشان داده رفتند این عمارت همان عمارت است که شانزده سال قبل هم
منزل کرده بودیم یک کل خانه بسیار خوبی که سقف و دیوارش تمام آئینه است بهلوی اطاقها است انواع
و اقسام کلهها و اینجا موجود است و راحت گاه خوبی است بعد بلافاصله رفتیم باغی که جلو عمارت واقع است
باغ و چمن بسیار خوب با صفایست غریز است سلطان هم همراه ما آمد آیدیم ناگهان دریاچه این باغ که دریاچه
بسیار بزرگی است و فواره بسیار بزرگی هم دارد ناوهای باریک و راز روی دریاچه بود با مجدالدوله
و غریز است سلطان و سایرین توی ناو نشستیم بار و زنهایم حاضر بودند قدری بار و زدند توی دریاچه
کروش کرده آیدیم بیرون باز قدری توی باغ و گلکاریهای قشنگ کروش کرده آیدیم با طاق خودمان شب
شام خورده خوابیدیم اسم سیریز بکت نواب و لیعهد (بودن اذواد) است (دو دست مشنید
ستوم) امروز باید برویم به ویند زو بیدین علیحضرت پادشاه انگلستان و امپراطریس هندوستان بکشا
قبل از ظهر باید برویم و چهارم در اینجا باید بچویم صبح قبل از حرکت هم باید و زده ای فحشا بحضور بابا بنده شیک
اقاسی باشی و ایشیک قاسی بای علیحضرت پادشاه انگلستان و غیره جو ما افتاده ما را بردند طبقه بالای
عمارت در تالاری که همیشه علیحضرت معظه سفر ارامی پذیرند و وزیرا را بار میدهند و اینجا نشینیم تا لار
خیلی عالی است و محبته های مرا اعلی و زینتهای زیاد دارد و سفر ادرتالار بطور دایره ایستاده بودند اول
مسئو و ادبیکتن) سفیر کبر فرانسه معرفی شده و معرفی است و سالها است در لندن بشارت
اقامت دارد و میرزا مالک خان ناظم الدوله وزیر مختار ما هم همراه ما بود و مترجمی میکرد بعد (بادق انشال)
سفیر کبریوس معرفی شد که مرد معتبر است و مدتهاست در لندن اقامت دارد بعد از آنکه سفیر ایشیک
معرفی شد خود آنها هم اجزای خودشان را معرفی کردند از جمله سفرای بزرگ رستم پاشا سفیر کبری عثمانی که مرد بزرگ
مرد



VICTORIA
QUEEN OF ENGLAND

کوچک اندام است و موهای سفید دارد و این است سابقا حاکم لبندان و شامات بوده و در اینجا حدمات کرده و معروف شده است یکی از اضرار بنام پسر خیراته افندی است که خیرانه افندی سابقا پسر کبیر بود در طهران و در اینجا هم فوت شد با همه سفر صحبت و اظهار التفات از جمله سفرای پسرین بود که خیر از زبان چینی هیچ زبانی نمیدانید یکی از انگلیسها زبان چینی میدانست سفر چین زبان چینی حرف میزد و آن انگلیسی با چینی ترجمه میکرد و ناظم الدوله برای مترجمه میکرد و یک سفر را چون بود اسامی سفر را بعد خواهیم نوشت بعد از رفتن سفر با فاصله پنج دقیقه (لرد سالزبوری) با دست و زردی خودش که کنسرواتر هستند چشوب آمدند (لرد سالزبوری مرد متوجه نیست و زرد را همه معرفی کرد با همه صحبت و فرمایش کردیم بعد مرخص شده رفتند اسامی و ندهایم بعد نوشته خواهد شد بعد کالسکه حاضر شد ما و نواب پرنس و کنتور آلبرت که او در دهم میگویند پسر بزرگ نواب لیبچه در یکت کالسکه نشسته را ندیم برای کار ویند زور از (هاید پارک) عبور کردیم بقدری صحبت بود که حساب نداشت و ما هم متصل با دست با مردم تعارف میکردیم رسیدیم بکار و اکنهای راه آهن خیلی کوچک بود کویا و اکن بزرگ از این خط عبور نمی کنند از تراموه قدری بزرگتر بود و اکن شده را ندیم و اکن ما همان شاپلر پسر نواب و لیبچه و لارنون و این است سلطان و ناظم الدوله نشسته بودند کالسکه خیلی تند میرفت بقدری عیش با عیش ترک را نده مار سیدیم بویند زور قلعه ویند زور همان است که در روزنامه سابق نوشته شده است دیگر لازم نیست بنویسیم ویند زور شهر است از قدیم ترین شهرهای انگلیس تقریباً هفتصد و شصت سال است که این شهر نباشده است سرانجامی کار و علیحضرت پادشاه انگلستان با سوار با و افواج طرفین راه صف کشیده بودند علیحضرت پادشاه و دختر ایشان و دام و نور با) مقصود از دام و نور باز نهایی معتبر مملکت انگلستان هستند که محض افتخار خدمت علیحضرت پادشاه انگلستان را می کنند و ندیم ایشان هستند همه در پای پله غارت ویند زور ایستاده بودند علیحضرت معظّم لباس سیاهی پوشیده و عصای سیاهی در دست گرفته مختصر عوایری بهم بخورده بودند پیاده شده با ایشان دست داده تعارف کردیم بعد علیحضرت پادشاه انگلستان دست ما را گرفته از پله با بالافتم از گالری نگارخانه (و والان بزرگی که پروهای نقاشی خوب اینجا بود که شش باطافی که شانزده سال قبل هم اینجا رفتم و از شدیم و با علیحضرت پادشاه انگلیس در روی نیم نخ می نشسته قدری صحبت کردیم بعد علیحضرت معظّم چند نفر از اعیان را معرفی کردند ما هم این سلاطین و بعضی دیگر از وزراء و همراهان خودمان را که در اینجا حاضر بودند معرفی کردیم بنابر حاضر شد رفتم سرنار در همان طاق که سفر سابق بنار خوردم بنار حاضر کرده بودند رفتم سر نیز نشستم دست چپ علیحضرت پادشاه انگلستان نشسته و طرف دست است) (پوشش کوبشیا) بود و دیگر دختر علیحضرت پادشاه انگلستان (پوشش بیاطلس)

و شوهرش (پوشن بائین بولت) و (پوشن کرستیان) و دختر او و پسر نواب و لیعهد و (لودن بالین
 بودی) و زوج لرد سالیزوبی و عیزه و از طرفین ما این سلطان و بعضی دیگر در سر نیزه ها خورده با
 علیحضرت پادشاه انگلستان صحبت کردیم پادشاه دوسه نفر نوکر هندی دارند که بالباس هندی هستند
 و فارسی میدانند مسلمان بودند پادشاه انگلستان می گفتند معلم آورده ام زبان اردو می آموزم بعد از
 نماز علیحضرت پادشاه انگلستان دسته کلی با دادند و از آنجا برخاسته آمدیم با طاق دیگر قدری باز نشستیم
 کردیم بعد برخاسته دست با علیحضرت پادشاه داده مراجعت نمودیم علیحضرت معظّمه آدم پده شایع
 کرده آنجا با هم وداع نمودیم سوار کالسکه شده رفیقیم برای مقبره مرحوم (پرنس البرت) شوهر علیحضرت پادشاه
 انگلستان پرنس کرستین پسر نواب و لیعهد و این سلطان هم با ما در کالسکه بودند پارک و بند زواریلی
 بزرگ است از پارک گذشتیم سوار با جلو و عقب ما بودند رسیدیم به مقبره بسیار عالی است با سنگ
 سماق و شکلهای دیگر ساخته اند چرخ نبای این مقبره را علیحضرت پادشاه انگلستان از خزانة شخصی خودشان داده
 و خلی بدولت و پارلمنت نذر و دختر پادشاه انگلستان (پرنس الیس) و دختر همین دختر که نوه علیحضرت
 معظّمه باشد نیز در آنجا مدفونند نوه پادشاه سال قبل ناخوشی کلور د (دیفتریت) مبتلا شده مادرش بی ثباتی
 کرد و نزدیک او میرفت هر چه منع کردند ممنوع نشد چون دختر را خیلی دوست میداشت شخصاً پرنساری دور
 میکرد بعد از مردن دختر خودش هم مبتلا بدیفتریت شده مرد بهر دور او را این مقبره دفن کرده اند محبتمه بهر دور هم
 از مرد ساخته اند دختر کوچک بهلوی مادرش حالت حزن انگیزی داشت یکدسته کلی بهر قبر مرحوم پرنس البرت
 گذاشتیم چون وقت حرکت راه آهن رسیده بود آمدیم گار سوار ترن شده آمدیم تا کار شده از ترن کالسکه
 نشسته آمدیم بهارست (بوکینگهام) در ساعت شش و نیم بعد از ظهر هم باید به نیاتر برویم که این نیاتر بوم
 به اپرارد و بال دور (کنث گادردان) است سوار کالسکه شده به نیاتر رفیقیم جمعیت زیاد بود معابر و خیابانها
 چراغان و زینت کرده بودند مردم بهرامی کشیدند از جلو کلوب (کنسیر و انش) و (لینبال) گذشتیم که
 یکی برای دسته توری و یکی برای ویکت است بهر دو دسته در آنجا جمع میشوند و هر دسته در کلوب خست
 مثل دشوران شام و چای و قهوه دارند و یکدیگر را می بینند و صحبت می کنند با گفتگوی طبعی می نمایند
 دیگر از میدان (ریزافا لگار) گذشتیم که میدان وسیعی است مجسمه لیون در این میدان در روی پایه مرعفی نصب
 چون او در جنگ ترافالگار کشته شده و فاتح آن جنگ بوده مجسمه او را ساخته و میدان را هم با اسم آن جنگ
 موسوم کرده اند از آنجا گذشته وارد دنیا شدیم در لژ بزرگ نرینی ششیم نواب و لیعهد و زوج ایشان
 و دختر او و پسر ایشان و جمعی از شاه نادگان دیگر هم آنجا بودند نیاتر بسیار عالی مرعفی است پنج طبقه است مطلقاً

در این روز
 در این روز
 در این روز

کاری زیاد و او مشب تمام بزرگان و بچها و اعیان انگلیس بنجا هستند زنهای لباسهای سینه باز و انواع
 زینت و جواهر و مردها با لباس سیمی در تمام این طبقات نشسته بودند مجلس باشکوهی بود کلن باید که البته قیمتانه
 هفت هشت هزار تومان کل میشد در اثر با بودن تمام اهل تاشاخانه از معتبرین بودند آدم غیر معتبر نبود در اثر با
 که مثلا در سابق یکت لیره میدادند و می نشستند سبب لیره رسیده بودند تمام تاشاخانه با الکر سینه
 روشن بود بسیار مجلس عالی باشکوهی بود و عطر کلبا تمام تاشاخانه را پر کرده بودند تمام زنهای مردها که نشسته بودند
 در حقیقت عرق کل بودند جلوتر با و دست انداز با محمود از کل بود و بهر خانی هم یکدسته کل بزرگ در دست داشت
 که البته کمتر از دو تومان قیمت نداشت (تاشاخانه اپرا بود و آواز چینی مطبوع خوب بود خوانند با خیلی
 خوب خوانند یکی از خواننده های خوب (مادام البانی) بود که از اهل امریکاست سفر سابق هم که با انگلیس
 آیدیم همین جا آواز میخواند حالا هم بهمان طور میخواند دیگر (مادام ماریز) بود که خیلی خوب خواند کویا بهجو خاطر مینا
 که همین ماریز باشد که چهار سال قبل شوهرش در بالون نشسته بهوارفت و دیگرانری از او ندیدند و بالمره
 مفقود گردید خواننده های دیگر هم از قبیل (میس لاروسل) (مادام نور دیکا) و غیره بودند تمام حرکات
 با ساز موافق بود و در آخر هم اجماعاً رقص خوبی کردند از انجام راحت بمنزل کرده خوابیدیم (روز چهارشنبه)
 (چهارم) امروز باید بر حسب دعوت (لرد مر) بیکری یکی شهر بسته شترلندن رفته در اینجا بنا به بخوریم در سنا
 و وارده که وقت ظهر بود نواب ولیعهد بمنزل ما آمده ما را برداشته با هم سوار کالسکه شده با کمال توقیر
 و احترام باین تفصیل روانه سینه شدیم اولاً از درب عمارت ما ناخانه بیکری یکی که قریب یک فرسنگ راه
 و طرف راه سرباز و سوار زیاد با حال نظم بجهت احترام ایستاده بودند و در پشت سر آنها جمیعت زیادی از
 از اهالی شهر تاشانی و غیره بودند از در و پنجره کوچه ها و هر کجا که ممکن بود آدم بایستد و تماشا کنند آدم ایستاده
 بود که البته بقدر و دست سیصد هزار نفر حاضر بودند و تمام دکانین و اطراف در بار باز کرده در عوض
 متاع و اسباب فروش آدم ایستاده و بیرقهای زیاد با انواع کلبا در پشت دکانین و اطفا و کوچه ها
 نصب کرده در کمال عنیت و تشکی همه جا آراسته بودند طنابهای زیاد از کوچه ها و یکنه و کل بسیار با بنا
 بسته بودند که خیلی تماشائی بود و اسم ما را در اغلب پرده ها با لفظ مبارکباد نوشته بودند با این ترتیب
 و تفصیل وارد عمارت بیکری یکی شدیم لرد مر با نواب و شرفا (در انگلیس مخصوصاً اینها شریف میگویند)
 اینکه ما فارسی کرده باشیم و قضا و اعیان سینه لباسهای قدیم بچها و خرقهای قائم و زلفهای عایتی که
 سفید است و در رتوبای مخصوص که لباس سیمی می پوشند این زلفها را بسته میگذارند همه جلو ما افتاده ما را بعمارت
 و تالار بندگی بردند خود لرد مر خرقه قائم بلند پوشیده بود که دوسه ذرع طول داشت و از عقب او

چهارم
 روز چهارشنبه

کشیده میشد و سایر نواب و قضات و غیره با تبریزین و عصاها بی طلا در کمال شکوه جلو میرفتند تا وارد
 محکمت محوطه کوچکی شدیم که جلو از آنجا که کشیده بودند روبرو که زن کامله ایست باز و نوبت بعد و
 سایر نوابان معروفه شریفه شاهزاده خانمهای محترم در اینجا حاضر بودند وضع و قانون اینجا طوری است که درین
 مواقع زوج و لرد میر مقدم بر زوج نواب و لیعهد است چنانکه ما هم در وقت رفتن از اینجا تالار بزرگ
 با زن لرد میر دست داده از جلو میر رفتیم و زوج و لیعهد با نواب و سایر زنهای شاهزاده خانمهای عقیب
 میآمدند و باین تفصیل وارد تالار شدیم در بالای تالار چهار پله بالا میرفت و یکجائی بود که مشرف بتالار بود
 اینجا یک صندلی برای من گذاشته بودند و چندین صندلی و نیم تختهای دیگر هم بود که سایرین بنشینند بعد از نشستن
 ما شرفا و قضات و نواب روی صندلیهای دیگر نشسته شروع بوشن کاغذ با نمودند لرد مر خطبه روی کاغذ
 نوشته بود از روی صندلی برخاسته ایستاده قرائت کرد خطبه بسیار مفصل فصیح عزائی در تقنیت ورود ما بود
 و طول کشید تا قرائت شد وقت خواندن خطبه تمامی بالای مجلس دست میزدند و تحنه با و میر با پامی کوفتند
 بطوریکه صدای رعد میکرد خطبه که تمام شد لارنون که سابق در طهران و زیر مختار بود و حالا پیر شده است خطبه لرد
 ترجمه کرد و بعد ما هم جوابی در مقابل خطبه لرد میر تقریر کردیم که باز لارنون برخاسته جواب ما را ترجمه کرد و درین جواب
 ما هم باز اهل مجلس دست میزدند و با تحنه با و میر باز و نوبت خطبه با که تمام شد برخاسته بهمان ترتیب و شرفا
 که آمده بودیم رفتیم برای اطاق بنهار این تالار تالاری بزرگ و خیلی کهنه و قدیم است باید فریب هزار سال
 باشد که اینجا ساخته اند بخرهای تالار را نقاشی کرده بکلیسا شبیه تراست تا بنا را بعضی محبته های مردم در
 تالار بود رفتیم سر میز بنهار جای مخصوص خودمان نشستیم دست راست ما زوج لرد میر و دست چپ ما خود لرد
 نشسته بودند شصت نفر دعوتین بنهار زن و مرد در سر میزها نشسته بودند یکت میر بود چندین میر پلوی هم
 گذارده و در سر میزهای چپ چاه نفر نشسته بودند سیصد نفر مشیخت مشغول خدمت بودند که هر وقت اهل میر
 صدای پای آنها مثل صدای رعد بود و دیگر چای خالی در این تالار بود یکت بالا خانه بود مشرف بر این تالار
 که روز یکت را در اینجا میزدند خلاصه قدریکه غذا خورده بشد چای که پشت سر لرد میر بود فریاد کرد که مردم ساکت
 شوند که لرد میر بخواب خطبه بخواند و نفر شیوچی از طرف ما و دو نفر هم از آن طرف برای سکوت مردم شیو کشته
 مرد میکه بودند تمام دست زده کار و چنگال با که در دست داشتند در روی میز بار زده بعد همه ساکت شدند
 و لرد میر برخاسته خطبه مفصل مشروحی در توصیف ما و علیحضرت پادشاه انگلستان و نواب و لیعهد و بیان دوستی
 ما بین دولتین انگلیس و ایران قرائت کرد و مردم همه دست زدند ما هم برخاسته با تمام مردم بسلامت علیحضرت
 پادشاه انگلستان جام شرابی خوردیم و نشستیم قدریکه گذشت دوباره شیو چها شیو زدن و چای جاری کرد و مردم

دست زده ساکت شدند و باره لژ و میرخواست و مجدداً خطبه مفصلی مخصوصاً در تنبیهت ورود ما خواندند و
 بهیچان مجلس دست زدند و ماهمه برخواستیم و بسلامت ناست کردند و ششیم قدریکه گذشت ما خواستیم بر خیم و بسلامت
 لژ و وسیته و ابالی لندن شربی نوشیم شیو رچی شیو رزو و جارجی جاکشید ما برخواستیم نطق مختصری کردیم و ناظم
 الدوله ترجمه کرد باز همه دست زدند و بارو می تخنها کوفتند و ششیم دوباره جارجی جاز و شیو و جیبا
 شیو و کشیدند فوآب و لیعهد برخواستیم خطبه فصیح مفصل مشروحی در تنبیهت و تجید ما خوانده و مردم دست
 زدند و همه بسلامت ما نوشتند و ما هم جام شربی بسلامتی ایشان خوردیم بار دیگر جارجی جاز و شیو و جیبا
 شیو و کشید گفتند لار و سالیو بی صدر عظیم میخواست خطبه بخواند همه ساکت شدند لژ و سالیو بی بزخواست
 و از حفظ خطبه عزاء مفصل مشروحی در پست بکثرت نمودت آئین الکلیس با و دل خارجه بیان کرد و خطبه او خیلی مردم شاد
 کردند و همه غریبی برخواست بعد از اتمام خطبه با قدریکه گذشت برخواستیم با همان ترتیب اول باز دست زوجه
 لژ و مردم دست ما بود و سایرین از عقب ارنالار بیرون آمدیم و باز همان تشه یغیات و قصات و استرا
 و در جلو ما بودند بعلاوه چهار شیو و هم از جلو ما میزدند آیدیم با طاق اولی قدری راه رفته قوه خوردیم و سیکاً
 کشیدیم و با فوآب و لیعهد آیدیم بیرون قوی کاسکه نشسته راندیم برای منزل ای که امروز رفتیم و مراجعت
 نمودیم ازین قرار است از عمارت بوکینگهام به یارک سنت جمیس و کوچه ایل بل که محل جمیع کلوهای
 مشهور لندن است و از اینجا به میدان ترا فالکار و کوچه بستند تا بسیت و کیلدال رسیدیم و در مراجعت
 از کیلدال (ان نیکنت که لب رودخانه است و کوچه نامبرند که محل همان خانه بای بزرگ است و از اینجا
 سنت جمیس بارک و از اینجا به بوکینگهام یا اس آیدیم) اسم بارک بزرگ که متصل به باید بارک است
 کینضیک طین پادک) است باز در مراجعت همان طو جمعیت مثل اول بنیاده بودند وقت رفتن بسیت و پلو
 کلیسای سنت پل گذشتیم این کلیسا بقدری بزرگست که بزرگی و ارتفاع کوه دوشان پنهان بلکه قطر
 از کوه دوشان پنهان نظر میآید خلاصه رسیدیم به منزل با فوآب و لیعهد دست داده حذا حفظ کردیم
 ایشان رفتند و ما آیدیم با طاق خودمان قدری راحت کرده بعد با امین سلطان و ناظم الدوله قوی
 کاسکه نشسته راندیم برای سفارت خانه ایران که منزل ناظم الدوله است از باید بارک (کینضیک
 طین پادک) گذشتیم و از حیا بان آخر محلات شهر رفته رسیدیم بخانه میرزا مالک خان ناظم الدوله منزل
 در محله آخر شهر است اما محله بکلی است تمام خانه ها علوش با عچه پراکنده دارد محله باصفائی است خانه ناظم
 الدوله هم خانه خوبیت با عچه پر گل و اطافای خوب و استیلاهای ممتاز دارد عصرانه و میوه جات خوب حاضر کرده
 بود قدری میوه خوردیم زن و دختر این اچسور آورده معرفی کرده و دختر و دخت که بچش که شش ساله است

خوش صحبت و بامزه است قدری نشسته بعد مراجعت بمنزل کردیم قدری راحت کرده بعد با این سلطان
 و سرور و مند و لف بکالسه نشسته رفتم بمنزل (لر و گد و کان) همدار علیحضرت پادشاه بگلستان که در آن جا
 بصرف شام همان بودیم بعضی از طرین ما هم همراه بودند رسیدیم بمنزل لر و پیاده شدیم خود لر و بازو جوش
 ما دم در استقبال آمده بودند دست داده رفتم بالا داخل عمارت شدیم تمام این عمارت از دیوار و پله
 از سنگ مرمر ایتالیائی است که سفید است و رنگ سیاهی دارد اطاقهای بسیار خوب و دور توی عالی
 با مبلمانهای بسیار خوب داشت نواب و لیعهد هم اینجا بودند دست داده تعارف کردیم لر و سالیزوری
 و بعضی از اعظم شریک بازنه ایشان حضور داشتند قدری توی اطاقها راه رفته و صحبت کرده بعد آیدیم
 سر شام تمام این عمارت پر از گل است طاق شام هم میز بسیار خوبی چیده و بگلای زیاد ریخته داده
 بودند بقدری نظر سر میز بودند هر یک در بنای خود نشسته دست راست زن زوجه لر و سالیزوری و دست
 چپ زوجه لر و گد و کان نشسته بودند زوجه لر و سالیزوری زنی کونا و قد و بسیار محترم و پشیک و
 و عاقل و زیرک است خلاصه شام خورده بعد آیدیم با طاق و دیگر قوه خوریم و سیکار کشیم و با یکان بکان
 صحبت و آیدیم بعد پان آمده سوار کالسه شده آیدیم منزل شب درین عمارت که منزل است بقدر
 و بالصد نفر زن و مرد از اعظم و مخنه مرین و وزراء و سفرائی خارجه ببال و رقص همان بستند که باید ما هم بان
 مجلس برویم قدری که راحت شدیم وزیر دربار و ایشیک باشی آمده عرض کردند که همانا حاضرند همان
 با عصا با جلو ما افتاده ما هم لباس تمام رسمی پوشیده بقدر پانزده نفر هم از همراهان ما لباس رسمی پوشیده از
 پله بالا رفتم تمام اطاقها و تالار با بچراغهای برقی روشن و به مبلمانهای ممتاز آراسته و مزین بود نواب
 جلوانده با بچراغ دست دادیم بعد رفتم توی اطاق دیگری که زوجه نواب و لیعهد هم اینجا بودند بازو جوش و لیعهد
 تعارف کرده بعد دست بدست ایشان داده ایشیک آفاسی باشی با از جلو ما و نواب و لیعهد و سایر شاهزادگان
 و شاهزاده خانها از عقب ما حرکت کردند اطاق با طاق و تالار به تالار از کوچه میان دو صف زن و مرد
 گذشته ما رسیدیم بتالار بزرگ رقص این تالار بزرگ و سایر تالار با و اطاقها مخلو از زن و مرد بود این تالار
 رقص خیلی بزرگ است چراغهای برقی زیاد دارد یکت بالکنی هم دارد که اینجا موزیکت میزدند یکت از کت خیلی
 بزرگی هم در همین بالکن است که میگفتند پریش آبرت شوهر علیحضرت پادشاه انگلستان در حیات خود دست
 کرده است و از وقتی که او فوت شده دیگر کسی این از کت را نزده است خیلی از کت بزرگی اما موزیکت میزدند
 اگر بخوابیم اسامی این اشخاصی که درین تالار حاضر شده اند بنویسیم یک کتاب مخصوص بنویسیم قدر بنویسیم که
 نام اعظم و معتبرین رجال دولت انگلیس و وزراء محترم منصوب و معزول از مردوزن حاضر بودند و نام زن با

سینه‌اشان بخت و کثوف بود و همه خود را بالباسهای برلیان و جواهرهای نفیس غنیت کرده بودند که نام
اطاق و تالار را برلیان پر کرده بود بالای این تالار یکت شاه نشینی است و سه پله میخورد و در اینجا چند صندلی
برای ماکذاره بودند رفتم نشینم نواب و لیعهد و زوجه و لیعهد و شاه زادها هم آمدند نشستند جلومای یکت
اندازه از تالار برای رقص باز بود قدری که نشستند نواب و لیعهد و زوجه و لیعهد و پسرها و دخترهای ایشان
و سایر شاهزاده خانها برخواستند برای رقص قدریکه رقص کردند آمدند نشستند خشک گرفته دوباره برخاسته
مشغول رقص شدند باز نشستند قدری خشکی گرفته باز برخاسته رقصیدند خلاصه بقدر ده دوازده مرتبه همین
همی رقص کردند و نشستند هوای اطاق گرم بود و این تالار بزرگت هم از بوی عطر پر شده بود این رقصها اینکه
امشب کردند و آنس و پلگا و مزورکا و کادریل بود بعد از ده دوازده مجلس تمام شد برخاسته آیدیم
باطاق دیگر که میز برای سوپه در اینجا چیده بودند تمام مردم هم اینجا جمع شدند همین طور استاده قدری چیز
خوردیم و صحبت کردیم امشب سوای دوکت و کاسه و کاسه و شیش و توکت که مادرشان بود
است و درین مجلس حاضر بودند دیگر همه شاهزادگان و اعظام و رجال دولت اکلیس از زن و مرد حاضر بودند خلاصه
چون من خسته بودم باز زوجه نواب و لیعهد دست داده خود نواب و لیعهد هم مادر ب پله شایعت آمده از کجا
با ایشان تعارف کرده به منزل خودمان آیدیم و خوابیدیم اما نواب و لیعهد و سایرین دوباره برگشتند همان
آنرا که برقصند و تا دو ساعت دیگر مشغول خواهند بود بسیار می از همانها هم هنوز تازه می آمدند و تا
هوا روشن بود اینها میرقصیدند (دو پنجشنبه شب) امروز جماعت ویم از ظهر گذشته بود
بخانه نواب و لیعهد برویم هوای لندن غالباً ابر و بیره است و کمتر آفتاب دیده میشود امروز اما بعد از ظهر
طلاقات رسانند ششم نهار در منزل جوزده بعد از نهار فرمودیم دو کالسکه حاضر کردند که باغ وحش برویم
چون در سفر اول هم که بلند آمدیم بهین باغ وحش رفته بودیم میخواستیم بهینم درین سفر تازه چه دارد من بالزودیا
هماندار و دوم در یکت کالسکه نشسته بعضی ملترین هم در کالسکه بای و دیگر سوار شده رانیدیم برای باغ وحش رسیدیم
به ریجنس پارک که باغ وحش توی این پارک است به بارک بزرگیت اما در آخرهای شهر واقع است کسی از
اهل شهر باین پارک نمی آید مگر اشخاصی که در آخرهای شهر خانه دارند و بچه برای بازی زیاد باین پارک می آیند
به خصوص بچه پالی که بالبنه بزرگتر هستند بازی مخصوصی در اینجا می کنند که اسمش گرگیت است بعد داخل باغ
وحش شدیم زن و مرد زیادی در باغ بود و بر کجا ما میرفتیم دور با جمع میشدند و دخترهای خوشگل قوی اینجا خیلی بود
زویکت قفس سباع رفتم هفتشت شیر و پلنگ بود و دوفیل هم بود و دوزی آنها تخت زده اند و کرس
میخواست پول میداد سوار میشد قوی باغ میکشت بعد رفتم پلوی شیرانی که در قوی حوضی بود و چونکه اردو

کرده لباسی بهتر و نیکین تر از اول می پوشیدند بسیار خوب رفیقیدند در پکت پرده که رفاقتها و بازیگرها
معلق میزدند و لوطیها و بازیگرها بواسطه حضور خانهای معتبر لباس حیسان پوشیده باقبای سیاه معلق میزد
خیلی غیب بود با این لباسهای سنگین بطور معلق رزون و در هیچ سیرکت ندیده بودم بعد ستونهای بلند
کرده طنابها معلق بآنها بستند زنهای بازیگر آمده از طنابها بالا میرفتند و چرخ میچوردند و در همان بین طناب
دیگر بستن کرده آن طناب را می گرفتند و چرخ میزدند هیچ همون نمیتواند اینطور کار بکند خیلی تماشا داشت
اما مانده شده بودیم چرا که قریب دو ساعت و نیم اینجا نشسته بودیم مثل نیاتر بای دیگر نبود که بعد از افتادن
پرده برخواستند بیرون برویم و شربت خورده و راهی کنیم متصل در یکجا نشسته بودیم خلاصه بعد از تمام نیاتر
برخواستند از پله بالا با لایفیم جانی بود و وسیع و دور در آنجا ساسو ساسو پاهای حاضره کرده بودند و در وسط میزدند
بود ما با خانواده سلطنت اینجا نشینیم سابرین در سر میزهای مذکور کویکت که در اطراف گذاشته بودند نشسته
نام آنجاسی که در تیاتر بودند سوپه خوردند بعد از سوپه که مدتی از نصف شب گذشته بود به منزل آمده خوابیدیم
روز جمعه شانزدهم امروز صبح خبر از آن مجلس و رحیمین باریک جلو منزل بایک توی آورده بود که بطرف
ما برساند رفیقیم ما را کردیم تو هست که مختار آن (میگنیم) بیک دنیای است و این توپ هم با هم بین
فخر موسوم و معروف است و در هر یک از اینها است اوله دار که در زیر آن تعبیه شده کرده اند تا بواسطه
خیزند از زیر گرم نشود و در صفحه خارج چهار صد فشنگ میگذارد و در زیر توپ خزانه دارد که آن صفحه را اینجا
گذاشته و یک صندوقی در پشت سردار دارد که روی آن می نشیند و فرار می رود و دست ما میگذارد متصل
فشنگهای فلزی که در صفحه زیر توپ جا دارد خالی میشود و لاشهای فشنگ از زیر میگذرد و فشنگها هم مثل فشنگ
ما غیبی است ما خودمان اندر اسیم خیر السلطان و محمدالدوله هم دوسه پیرانه احتساده خیلی تماشا داشت معروف
یک ساعت قبل از ظهر باید برویم باسب دوانی و بنهار را هم در اینجا بخوریم در وقت معین ما سرور و منند و لف
سوار کال که شده رفیقیم از دم پارلنت گذشته کار راه آهن که باید باسب دوانی برویم رسیدیم بترین حاضر
بود نواب و لیلعه و دو پسرشان و لاریون هم در کار حاضر بودند ما هم تران نشسته صحبت کنان رفیقیم
ترن خیلی ندیدیم رسیدیم به عقبه هتراهی تپل در اینجا قدری زن رست کرد نواب و لیلعه می گفتند
چرا ترن ایستاده بنا بود توقف کند بعد راه را عوض کرده ترن بطرف سب دوانی آمد در کار پیاده شدیم
دم کار یکت دالان سقفی بود که از دو سمت سون داشت و یکت دیوار چوبی هم بود ما بین این دیوار و این
دالان همه کلکاری است این دالان هم خیلی طولانی است تمام طول این دالان را برق زده اند و قریب
هزار قدم که رفیقیم رسیدیم باسب دوانی که اسم این محل سب دوانی (کپن پارت) است بالا خانه دیدیم

جمعه شانزدهم

نزدیک خانه بودیم
در آنجا نشسته بودیم
و صحبت میکردیم
و در آنجا نشسته بودیم
و صحبت میکردیم

که مخصوص ما در همین ایام ساخته و در طرف ایچه روز بانام رسانیده اند سایر بالاخانه های قدیمی ساریم در جلو
 بتربیب دیده میشدند پله بالا را رفتم بالاخانه منظر بسیار خوشی همین باصفائی که در جلو است دارد از زن و مرد
 اعیان و محترمین خیلی باسب دوانی آمده بودند مردم متفرقه تماشائی هم بسیار بودند خصوصاً در اینجا یک سه سه
 شرطی جمعیت و قال و مقال غریبی بود بیست نصف دوره اسب دو اند نه هفت هشت اسب بود تقریباً نصف
 دوره اینجا از نزدیک قریه اکبر آباد تا پای پله عمارت اسب دوانی طهران است بعد که فلان اسب
 پیش آمد ما بر خواسته چند پله بالا تر رفتم و در دایره ای شدم که نهاده حاضر کرده بودند نهاده خور ویم نواب ولیعهد
 و اعظم رجال هم در سر نهاده بودند بعد از نهاده ماطاق اول کشتیم یک دور دیگر اسب دو اند نه بعد نواب
 ولیعهد گفتند برویم پایین از نزدیک سه سه را تماشا کنیم پایین چاکت سوار با اسبها را از جلو ما
 گذرانده اسبها و مادیانهای خوب بود بعد از تماشا دوباره بالا رفتم یک دور دیگر هم دو اند نه باز دو
 دور باقی مانده بود چون ما خیال حمام داشتیم برخوایسته نواب ولیعهد پایین آمدیم بهمان والان گل که
 اول سیده بودیم آمده سوار کالسکه راه آهن شده بلندن مراجعت کردیم در کار نواب ولیعهد از ماجدا
 شده رفتند و ما با سر و رو مندر لطف و ماظم آمد و له سوار کالسکه شده بمنزل آمدیم در ساعت ششم و نیم بعد
 ظهر باید بخانه لر و وزیر بری بهمانی و صرف شام برویم در ساعت معین این سلطان و سرور و مندر لطف
 و ماظم آمد و له بعضی دیگر از ملترین رکاب خودمان بخانه لر و وزیر بری رفتم و وزیر بری از فرقه لیبرال وارد شده
 وزارت مسیو کلا دستون است که نمتد بادسته وزارت عالیله سن جوابت خوشرو و کوتاه قد ریش
 و سیل امیر شد خلاصه وارد خانه او شدیم خانه ساده ایست اما خیلی خوبست از در که داخل شدیم جلوی خانی
 داشت و جنبانی در جلو عمارت بود که نمبر له فضا و حیاط خانه بود اما در مرتبه بالا واقع بود نواب ولیعهد کلیس
 و دوکت دو چاه برلن و مسیو کلا دستون و لر و کرا نوئل و لارنون و کینفر شاعر معروفی و یکت نقاش پر مرد
 بلند قامتی که یکت پرده صورت کلا دستون را خیلی خوب ساخته بود و در همین عمارت نصب کرده بود
 که بهترین نقاشهای لندن است جمعی دیگر از معارف و معتبرین شهرمه در اطاق ایستاده بودند تا هم
 مجلس مرد بودند زن هیچ نبود از این اطاق ماطاق دیگر که میز شام چیده بودند رفتم نشستم زیاده از سی نفر
 همه جبه در سر نیز نبودند مسیو کلا دستون دست راست ما و لر و وزیر بری دست چپ ما و نواب ولیعهد
 و لر و کرا نوئل و بروی مانسته بودند از ملترین ما هم این سلطان و دوسته نفر دیگر بودند شام که تمام شد
 برخوایسته از اینجا رفتم به آلبرت بال نواب ولیعهد پیشتر با بخار فقه بودند که اینجا منتظم کنند آلبرت
 بال محوطه وسیعی است و کنبه بزرگی دارد و تفصیل آلبرت بال همان است که در روزنامه سفر سابق نوشته ام

در مرتبه بالایی آن که فوق همه مراتب است توتها دارد و ایوانی جلوا آمده در باقی طبقات بهطور ووره جای نشستن دارد و صندلیها گذاشته و مردم نشسته اند زمین و مرتبه های بالا و پایین همه برای جمعیت زن و مرد بود و آویخته و زوجه و لیعه و دخترها و پسرهای ایشان و جمعی دیگر از شاه زاده خامنها جلوا آمده مارا بطح زمین ابرشت بال برده میان مردم صندلی ای مادر خودشان گذاشته بودند نشستم بواسی اینجا خیلی گرم بود خواننده زیاد آواز خوانند اول یکت مرد و دوزن خوانند بعد ثلثت هم خیلی خوانند دسته دسته هم بطور اجماع بخوانند قریب پانصد نفر خواننده بودند مدتی طول کشید تا خوانندگی تمام شد از کت بزرگی هم در اینجا بود و ما هم با اینکه از گرمای قدری صدمه میخوردیم تا آخر مجلس نشستم بعد از تمام بیرون آمدیم سوار کالسکه شده مراجعت بمنزل کردیم و بعد از ساعتی خوابیدیم (امشب در سرشام لرز و زبری پارچهای پنج بزرگ محروطنی خیلی صاف و شفاف بود پرسیدیم این چهار از کجا میآورند گفت از دریاچه های شمالی نیلی دنیا که طبیعتا میخورد بریده و جل بکشی کرده بلند می آورند) (دو شنبه هفتم) صبح برخاستیم بجای حمام رفتیم حمام ترکی است بسیار خوب حمام بیرون آیدیم بمنزل آمده سوار خوردیم تا نظم الدوله عرض کرد که فونول ایران که از ابل کلیس است یکت قوی پیشکش کرده و در پارک جلوعمارت حاضر نموده است که بنظر ما برسانند و چند نفر عکاس هم حاضر شده اند که عکس ما را بگیرند بعد از نماز پارک رفتیم توپ را دیدیم توپ خوبی از سیستم یکیم که روز پیش دیده بودیم بود اما اینهم بد نیست و ضعیف این است که یکت جعبه کردی ساخته و میان آن فشنگ چیده اند وسط توپ هم یکت جانی تعبیه کرده اند که این جعبه را در اینجا میکذارند و در پشت توپ یکت دستگیره قرار داده که میگردانند مثل سازهای دستی و بهمان وضع توپ یکیم فشنگها داخل میشود چند تیر انداختند تماشا کردیم بعد آیدیم با طاق امروز بخانه (دولت دکانیج و مسیو کلا دستون لود کو انویل) باید برویم سوار شده از کوچه های معروف لندن که سابق دیده بودیم و بسیاری از کوچه ها دیگر پرچ و حم گذاشته تا رسیدیم بخانه دوکت دکانیج از اینجا گذاشته بخانه زر لود کو انویل رسیدیم لرز کو انویل از دست لیرال است و یکت قوی و زیر امور خارجه بوده است زن و دخترها و پسرهای او هم ملاقات شدند و دختر بسیار خوشگل و دو پسر بن پنج شش ساله دارد قدری نشسته بعد برخاستند و پایین آیدیم سوار شده رفتیم بخانه مسیو کلا دستون بعد مراجعت بمنزل کردیم (دولت دو سو نو لاند) امروز بدیدن ما آمده بود و ملاقات کردیم در سفر سابق که ما با کلیس آیدیم روزی در زنتام که بیلاق دو مشارالیه است همان او شدیم در آنسال که او را دیدیم اگر چه پیش داشت اما خوشگل و جوانی بلند بالا بود امروز دیدیم پیر شده است قدری صحبت کردیم پس از رفتن او عکاس با آمدند اول عکاس کلیسی عکسی از ما

اندخت بعد یکت عکاس فنی آمد و هم عکس را انداخت ساعت شش و نیم بعد از ظهر باید برویم به (کریستال پاله
 که صرف شام و تماشای شب بازی همان نواب و لیعهد ستم در ساعت هفتین سوار کالسکه شده به کریستال پاله
 رفتیم این سلطان و بعضی دیگر از ملزین هم در رکاب ما بودند از منزل تا کریستال پاله دو فرسنگ است
 مثل این طران صاحبقرانیه شمران کریستال پاله عمارتی است از بلور اقل کسپور سیونی که در فرنگت از
 برای صنایع باز نمودند و اینجا بوده بعد از آن تجارت را منهدم ساخته و بهمان حالت گذاشته اند وقتی به
 عمارت رسیدیم دیدیم مردم ده پشته و بیست پشته ایستاده اند و بهمنظور مادم کریستال پاله جمعیت بود
 بدون غواق قریب سه لکت نفر ایستاده بودند در این خطر راه از طرفین منظر و محلی بود که پشت در پشت
 آدم نه ایستاده باشد تمام این مردم بالباسهای تمیز قشنگ بودند البته چهل هزار نفر از این جمعیت دختر
 از چهار ساله الی هفده ساله بودند و رسم دختر این خانه است که تا شوهر نگرفته اند باید سوی سرشان را بافته بهمان
 حالت طبیعی مثل سوی سر در اویش افشان و ابگذارند از تمام این جمعیت از دلب عمارت الی کریستال پاله
 علی الاضمال صدای هورا بلند بود و دستمالهای کتان میدادند و زنهای بای خود را که کوچکت بودند سر و دست
 بلند میکردند و کتان میدادند از هر سوراخی که دیده میشد و وسط شمال کتان بخور و کالسکه ما هم آرام میرفت و جوان
 احترامات و تعظیمات آنها را میدادیم تا رسیدیم به عمارت کریستال پاله نواب و لیعهد و زوج ایستان و اشرف
 و ایمان همه حاضر بودند و داخل بچند دالان شدیم که کسپور سیونی کل سرخ بود و قریب بدو هزار قسم گل سرخ
 با انواع مختلف ملاحظه کردیم گل بود با اندازه یکت دوری از وجه نواب و لیعهد یکت گل با دادند سینه دیم و همچنین
 بعضی درختهای بویه مجلسی از فیل شیل و آلو بالو و کلباس دیده شد که همه برابر بود خیلی خوب تربیت کرده بودند و در
 اینجا هم که از کالسکه پیاده شدیم قریب بصد هزار نفر جمعیت ایستاده بودند بعد از تماشای کلمات دست به
 زوج نواب و لیعهد داده وارد اصل نالار شدیم در اینجا هم قریب بدو بیست هزار نفر جمعیت بود که همه
 شاه سلامت باد میگفتند و بورامی کشیدند تماشا کنندگان میرفتیم تا رسیدیم بکنبد بلند می که در وسط این
 عمارت در اینجا کثیر ساز و آواز است صندلی بسیار گذاشته و مردم جا گرفته بودند قریب به پنجاه هزار نفر جمعیت
 در این محوطه بود راه پله را گرفته رفتیم بالا بجا نیکه برای ما انتخاب کرده بودند قدری تماشا کردیم یکت ارک
 بزرگ خوبی هم در اینجا بود بعد از آنجا رفتیم بیکت بالکنی که منظر باغ و عمارت داشت درین باغ هم قریب بصد
 هزار نفر جمعیت بود که مثل ریاحی میزدند و آوازهای بلند خوب دیده شده اما آب این قنار با همیشه میخند
 هر وقت بخوابند آب میآید از آنجا میخند یکت دو عمارت بزرگ بود که از روی آنها آب میخفتند و
 تماشای زیاد کردیم و آن کلی که در سینه داشتیم از بالکن بیانان جمعیت انداختیم قریب ده هزار نفر برای بود

آن کلان بجوم آوردند و از دست یکدیگر کمر میزدند و در حقیقت اینهم اظهار یک نوع احترامی بجا بود و یکبار به یکدیگر دست
کلی گرفته اند و ششم باز همان حالت از دام از دست یکدیگر میزدند حتی پرهای کمر که روی زمین ریخته بود و جمع
سگها را در دو تیر و دند چینی کشا کرده بعد از دیدیم بطراوی که ذکر کردیم ششم این لژ و بروی این کنسرت و مجمع مردم است
فرشی آورده و وسط آنرا حشمت اول یکدسته بازیگر که حبس و جنو میگردند و معلق میزنند آمدند اما این حبس
و خیر و مثل حبس و جنو بای و بکر عنوان گفت بلکه عی انحر است مثلثه نفر آدم روی یکدیگر میزنند و
و بفرور بالائی آن سه نفر سر بر سر آن حضن بالائی گذاشتند و با بارها و اگر بود و دیگر خنده را بونی بودند که این با
شباهت بر همان دو سینه بند بازیهای غریب و عجیب کردند علی الخصوص یکت پیه شش ساله از آنها که
خیلی با این بود که با می بسیار عجیب و غریب کردند و بعد از آن که اولاً سار میزدند و
میرقصیدند بعد بازی الا کلان کردند و در یکت سرجوب یکت فیل تست و طرف یکدیگر یکدیگر بازی کردند
بعد یکفیل سوار و لو سید شد و ما فرخوم سلطان از آن گرفته به طرف میل داشت میگردید و ازین قبل بازیهای
غریب و یکدیگر هم کردند بعد برخواستند و آمدیم به تمام دست چپ مار و بخت و آب و آب و دست است
ما و در نو آب و لیعه و و روی ما خود و لیعه بنشیند و عرب السلطان هم بود و بعد از تمام برخواستند و آمدیم
برای تماشای چراغان و شب بازی در همان بالکن بنشیند و دیدیم در جلو بالکن چراغان خیلی مفصلی بود و فواره با جمعی ض
هم آب انداخته و یکت شبازی بسیار مفصل و بی کرده بود که در هیچ جا باین جوی ندیده بودم خصوصاً یکجا
خیلی قشنگ داشت مثلاً صورت مار ساخته بودند و بواسطه سیم فلکرافت که سرش در بالکن بود میباید آن
بگردان بود که با عرض کردند سر سیم را بچ دادیم که فواره آن گرفت و صورت مادر آمد که یکبار بعد از دست
بزار نفر هوا کشیدند و شاه شاه میگفتند و گفت میزنند و دیگر یکدیگر و شیر و خورشید از انشازی ساخته بودند
که بسیار خوب بود و بعد و و خروس ساخته بودند که با هم جنک میکردند تا یکی دیگر را کشت بچنین دو آدم بودند
که با هم شیر جنک میکردند و یکی دیگر را تقبل ساینده همه حبه شبازی بسیار ممتازی بود و بازار از عجایب حرکات
و حالات همان فیلها است که مثل یکت نو که مطیع نسبت با فای خود از صاحبشان فرمان برداری و اطاعت
میکردند و هر چه میگفت بجا می آوردند و این فیلها جسته بقاوت بودند یکی از آنها کوچک تر بود و انواع بازیهای
کردند خلاصه آمدیم باین وقتی باین عمارت آمدیم از طرف الهام بر او آمدیم و حالا از طرف دیگر که عمارت
بوضع مصری ساخته بودند و مجسمه حضرت موسی و بعضی تصاویر دیگر در آنجا بود و دو حوضه و فواره بای خوب داشت
مراجعت کردیم و همان قسم دست آورد دست زوجه و آب و لیعه بود و نام کاس که رسیدیم بانو آب و لیعه
و زوجه ایشان دست داده خدا حافظ کرده سوار کاس که شده آمدیم به منزل خوابیدیم

اسامی سفرای خارجه مفیم لندن که بحضور آمدند این قرار است سفرای کبار (فرانسه سیود اوینگتون
روس (بارون دواستال) المان (کنست دو هانس فلد) عثمانی (رستم پاشا) اطریش (کنست ویم
اسپانیول (آلباردو) و زرامی مختار) بلانده (کنست دو ویلاندا) بلژیک (بارون سلونیز) پروین
میسودانطاس) سود (کنست پی پی) وانمارک (میو دو فابل) کلومی (آن گول) چین)
لوتجین (امریکا) لینکلن (یونان (ژانادیوس) رومانی (پرس فیکا) شارزدافر (ایتالیا
میوکاتالانی (سیام) (کنست ویلارد) ژاپون (آتاب) جزیره هوئی) هف نوگت
کوستاریکا) میوفرناندز (دو یکشنبه هشتم) امروز باید از لندن برویم بخانه لرد
سایله نوبری و شبی بخانمازده و از اینجا به ملک اکس برویم بعضی از مقررین رکاب مادرلندن مایند و بانی
در رکاب ستنده و در منزل خوردیم بعد از نماز بین استلطان آمده عرض کرد که سرور و مند و لف
عرض میکنید که باید بکوب برویم کاس که هم حاضر است من باور و مند و لف سوا کالسه شده به کلوب
رفتیم که خان شخیدست هم در رکاب بود و در اینجا شخیدست یکی کلوب و زراء حالبه که دسته کنسرو
هستند و یکی کلوب و زرای لیرال و دیگری کلوب بل نظام است البته کلوب و زراء کنسرو اثر رفیم بالا و
پایین آن کردش کردیم آن دو کلوب دیگر از بالا و پایین نیکشیم چرا که وضع کلوب یکی است تفصیل یکم که میتوان
سایر علوم میشود کلوب عبارت از عمارتست بسیار عالی اول شخص وارد میشود و یات محوطه بزرگ وسیعی است
و در همان بارای دارد که باطاقها میرود مثلاً یک طاق بزرگ صفره خانه دارد که وزراء و خصوصاً آنها که زن
ندارند در اینجا میخورد و زرای لیرال حق دخول کلوب کنسرو اثر پذیراند اینجا مخصوص خودشان است
اطاقی دیگر محض سیکار کشیدن است اطاقی دیگر کتابخانه است که در اینجا کتاب بخوانند اطاقی دیگر برای روزنامه
خوانی است که انواع روزنامه جات تازه را هر روز در اینجا حاضر می کنند این وضع مرتبه تختانی بود مرتبه فوقانی
هم باز همین وضع است اطاقی هم برای دست و روشنی دارد که همه قسم اسباب آسایشان فراهم است کلوب کتابخانه
که رفیم کنسرو کلنل کوناه قد ریش سفید روزنامه در دستش روی صندلی خوابش برده بود و قدری ایستاده باو
نگاه کردیم و وضعش خالی از حنده بود بعد بیدارش کردیم و بگودر هر کلوب سبالی است که بدن شخص اوزن کمی
منزل صندلی چپریست که اوم روی آن می نشیند و روش معلوم میشود خلاصه امروز صبح تمام عمارت بود کین کام زانم
کردش کردیم خیلی عمارت عالی خوبی است مثل اسباب متعار از مجسمه باو آینه های بسیار بزرگ و ستونها
خوب و کج برپا و طلاکار بهای خیلی خوب دارد امروز باید سه ساعت از ظهر گذشته برویم بخانه مالکم خان طم
الدوله و ساعت شش بعد از ظهر چنانکه اشاره کردیم باید برویم بعمارت باقلد لرد سالیله نوبری برویم و

شششنبه

و شب را در بهانه شام خورد و بخوابم خلاصه در ساعت معین سوار کالسکه شده این سلطان هم با بود
 رفتم بخانه ناظم الدوله بازار طرفین راه جمعیت را یاد استاده بودند و هورامی کشیدند امروز بواسطه اینکه
 یکشنبه است و تمام دکانین بسته جمعیت زیاده بود و بطور از میان جمعیت گذشته وارد خانه ناظم الدوله
 شدیم زوجه با دخترها و برادرش که میکانیل خان است جلو در استاده بودند جمعیت زیادی بهم از معارف
 نهر و زندای مختار دعوت شده بودند که در باغ و خانه ناظم الدوله مشغول گردش بودند در بالای باغ یکت
 چادری زده و زیری مخصوص حاضر کرده بودند یکت میزد یکر هم در گوشه باغ بجهت سایر مدعوین حاضر کرده بود
 من رفتم سر نیز مخصوص خود مان نشستم چون قرار بود نواب و لیعهد هم با بنجابیان قدیم که گذشت ایشان با زوجه
 و پسرهای خود تان آمدند با اتفاق نواب و لیعهد سر نیز رفته قدری نشستیم صحبت کرده و میوه و عصای خود
 بعد چون خیال حرکت بهم بود برخاسته بمنزل آیدیم نواب و لیعهد و دیگران در اینجا با قدری آمدند بعد از
 آمدن بمنزل متبانی حرکت شده بعد از اندکی توقف سوار کالسکه شده سرور و مند و لقت و این سلطان
 هم پیش من نشسته چون بواسطه تعداد باران داشت فرمودیم سر کالسکه را بستند روانه کار راه آهن
 شدیم از درب عمارت تا کار بار اطراف راه جمعیت زیادی استاده سوار می شدند و در شمال حرکت
 می دادند من هم با آنها از قوی کالسکه معارف میگردم تا رسیدیم بکار سوار تر شده حرکت کردیم تقریباً
 از پشت نه توکل که ششم که از زیر عمارت و بنه ها و خانه ها میگذشت و صغ جمعی دانست از سواد اطراف
 شهر که سینه ما دارد صحرا شدیم تمام صحرا هم خانه و آبادی و جمعیت است زمین صحرا همه سبز و خرم با چمن زیاد
 کادو بانی مختلف در صحرا دیده شد تا رسیدیم بیکت آبادی راه آهن از اینجا به فخری برگشته اند کی نگذشت
 که عمارت بسطاتی لر و سالیزوری رسیدیم خودش بطور راه استاده بود و پایاده شده با او دست زدیم
 و با اتفاق سوار کالسکه شده روانه عمارت و باغ که خیلی جای با صفا نیست از کالسکه پیروان آیم
 زوجه لر و سالیزوری در باغ حاضر بود با او دست دادیم بعد زوجه نواب و لیعهد ملاقات شدند با
 ایشان هم دست داده وارد باغ شدیم خود نواب و لیعهد هم در باغ گردش میکردند و آمدند با ایشان
 هم دست داده معارف کردیم این باغ بسیار با صفا است گلکاری خوبی از روی سلیقه کرده اند منظر
 بسیار خوشی بچمن و صحرا دارد قدری گردش کردیم یکت با پنجه در من باغ ساخته و از درخت کاج بطور دیوار سبز
 جانی تعبیه کرده و در یکت جای کودی بوضع کوچه باغ خنای کویکت در هم و بر هم تشکیل داده اند که یکت
 آدم میتواند در آن راه برود و اگر بلبه باشد ممکن است که راه را کم کند و نتواند بر کرد و ما با مجد الدوله قدری در
 خیابان راه رفتم بعد لر و سالیزوری آمده گفت من آیدم که مبادا کم بشود بعد غریه سلطان هم آمده قدری در
 سر راه بنجاب

در اینجا با گردش کرد بعد از تفریح و گردش بلور و سالیزوری گفتیم مارا با طاق مخصوص خودمان ببرند که قدری حیرت
کنیم خود سالیزوری جلو ما افتاده مارا اطاق با طاق آورد و از یکت معبد و کلیسای کوچکی بهم که در این عمارت
ساخته اند گذشته تا وارد اطاق خودمان شدیم و سالیزوری مراجعت کرد قدری راحت شدیم طرین مایم
بر یکت منزل مخصوصی و دیوارت دارند این عمارت را سیصد سال است بنا کرده اند قدیم مال الزابت
پادشاه انگلیستان بوده او سالیزوری جد همین سالیزوری بخشیده و از آنوقت تا بحال سلاسل
در تصرف و ملکیت اینهاست و خوب نگاه داشته اند خلاصه در ساعت هشت لرد سالیزوری با طاق
آمده مارا برداشته بر شام برد و از اطاقهای بسیار خوب که تقسیم کرده در سقف اطاقها چراغهای کوچکی
الکترسیته زیاده روشن کرده بودند با طاق شام دارد و شبیم ستریزاده نصر نشسته بودند باین ترتیب
که دست راست مار و چپ لرد سالیزوری و دست چپ زوجه نواب و لیعهد نشسته بودند و از معروفین
ستریز نواب و لیعهد و خود لرد سالیزوری و امین سلطان و وزیر هندوستان و فرمانفرمایان
هندوستان و وزیر آریلند و سرور و مند و لفت و لار منون و سرامای نواب و لیعهد و دخترهای ایشان
و جمعی دیگر از معتمدین و معارف هم در سرچاپ میزدند و دیگر که قوی همین اطاق گذاشته بودند نشسته شام
مخوردند بعد از شام ابتدا تمام زنهای و خانها از قیاس و چهره لرد سالیزوری و دیگران از ستریز و غایسته
با طاق دیگر رفتند و با نواب و لیعهد و لرد سالیزوری و سایر اشخاصی که ستریز بودند هاجا نشسته
قدری صحبت کردیم و سیکار کشیدیم بفاصله ساعتی برخاسته با طاق زنهار فیتیم اینجا یکت شطرنج روی میز
حاضر بود پرسیدیم از شما کی بازی میتوان بکنند زوجه لرد سالیزوری نه زن منته زبیر کی است گفت من
حاضرم نشستم شروع بازی کردیم با اینکه هم خود زوجه لرد سالیزوری شطرنج را خیلی خوب میدانست
و هم سایر اعیان و اشراف انگلیس هم که حاضر بودند با و باد میدادند چند بازی شسته طول نکشد که او
مست کرده بازی را بردم بعد هم ناظم الدوله با (مرکزاف لودیان) وزیر اسکا لند یکت دست شطرنج
بازی کرد و ناظم الدوله برد خلاصه قدری صحبت کرده رستم منزل که استراحت کنیم لرد سالیزوری هم
همراه آمد که مارا با طاق خودمان برساند ازین اطاقها که میگذشتیم در یکت اطاق طولانی که بطور والانت
بیر نواب و لیعهد را با بعضی از زنهای و مردها دیدیم متغول رقص بودند و نوابی موزیکت که در اطاق دیگر
میروند اینها میرقصیدند قدری اینجا ایستاده تماشا کرده بعد رفتیم با طاق خودمان خوابیدیم اما فیصل این
اطاقی که امشب شام خوردیم ازین فراد است اصل این اطاق تمام از تخت و چوب منبت است که خیلی خوب
و قشنگ ساخته اند و در سقف اطاق چراغهای الکترسیته کوچکت تککت نصب کرده اند و بدیوار

رفتار

اطاق چار بیرق کهنه نصب است تحقیق کردم این پیرها از کجاست گفتند در جنگ و اترو (دولت
دوولینگتن) از ناپلیون امپراطور فرانسه گرفته و به پدر لردو سالیزبوری داده است و هم در این اطاق خود
بجایه بادکار و افتخار نصب کرده است اسم باغچه سردی که جنابان ساخته اند که آدم نابله در آن کم می‌نمود
اینی رفت است (دوودو شنبه نامکر) امروز عصر از اینجا باید برویم باغ و عمارت
لردو برون لو) که اسم آن عمارت قصر (اشیج) شام را همان او هستیم این مرد از لردو های معتبر
انگلیس و بسیار بلند قامت و جوان و ستنا چهل عجباله است منبش سر سبکی است و افواج و او طلب
انگلیس و سخت دانه است کالسه حاضر کرده بودند که در باغ گردش کنیم و ارشد پس لردو سالیزبوری هم
که همش لردو کرانوزن و از اجزاء مشورتخانه است در بالای کالسه بجای کالسه چی نشسته بودند چون از اول بی شنیم
مکان کردیم کالسه چی می‌فهمیم از جنابان سبز و جنگلهای خیلی کهنه قدیم گذشته بیست عمارت کوچک کهنه سیاه
پایه شدیم اینجا از دشت دیواری سبز ساخته و دالانهای غریب از اشجار تعبیه کرده بودند و در یکت
جالی آب کی جمع شده بود که پس لردو سالیزبوری میگفت دریاچه ایست خلاصه هذری گردش کرده اینجا پس لردو سالیز
بوری را شناسیم با او دست داده گفتیم آمد توی کالسه پیش خودمان نشست و اکبر خان پیشخدمت که
همراه بود رفت بجای او در بالای کالسه بوار شد مراجعت کرده بعارت آمدیم بعد از چند دقیقه لردو سالیزبوری
آمده مار با طاق بنابر دکه همان مجلس شام و شب است و همان اشخاصی که در سر شام حاضر بودند در بنار هم حاضر
بودند امروز عصر لردو سالیزبوری بجهت تشریفات ماصیافت مفصلی نموده بقدر هزار و پانصد نفر از اعیان اشراف
انگلیستان و غیره را اینجا دعوت کرده است که آمده صرف طای و شربت و عصرانه نمایند بخند و کمال
پسر لوی فلیپ پادشاه سابق فرانسه است که در نزدیکی پارس قصری دارد موسوم (شان تی تی) و این
شخص سیر مرد خوبی است و روز از پاریس بلند آمده است خلاصه بعد از بنار رفتیم باغ گردش کردیم نزدیک
باغ جنابانی دارد و در اینجا وی صندلیها نشستم و آب و لیچمه و زوجه ایشان و شاه زاد با و تمام بودند و
سفرای خارجی هم حضور داشتند شخصی امریکایی که یکتن زن و یکت نوکر داشت سباب تفکات انداز
فراهم آورده تفکلهای کوچک و بزرگ مخصوص داشت تفکات کوچکش تفکات فلزی باریک کوچکی
داشت که کلوله را توی تفکات قرار داده بودند نه در سر تفکات و این کار برای است که کلوله راست
به نشانه بخور و کلوله باز بیشتر یا چیز دیگر داشت کروی مثل کوی بدست نوکر و زنش میداد بوامی انداختند
و متصل روی بوا با تفکات بزرگ و باز ازین کلوله باروی سر و دو شانه زنش میکشید یکی یکی میزد و باز روی
دست زنش میکشید و میزد و یکبار روی خوابید و قیاح میزد بعد به مجدالدوله فرمودیم رفت چند تیر انداز

اول نزد چند تیر خوب زد پس آن بر خاستیم که برویم منزل قدری راحت شده حرکت کنیم چند رقص و سازنده اسپا بنوی حاضر کرده بودند ما با نواب و لیعهد و سایرین دم آله عمارت نشسته تماشا کردیم و تماشا رقص کردند و نفر رقصان بودند با لباسهای خیلی خوب و چند نفر سازنده بعد قدری بالا رفته راحت کردیم و آمدیم پایین فتم پیش نواب و لیعهد و سایرین استاده قدری تماشای ساز و رقص کرده و تعریف کردیم تا وقت رفتن رسید نواب و لیعهد و زوج ایشان و سایرین وداع کرده رفتیم سوار کالسکه شدیم کرد سالیزوری هم پیش نشست رسیدیم براه آهن سوار ترن شدیم شاه زاده و یکتور پسر بزرگ نواب و لیعهد هم که همراه ما میآید آمد توی ترن پیش نشست و رانندیم در باغ لر و سالیزوری و سایر باغها و عماراتی که دیدیم بازی کلوله بازی ترقیب داده بودند بازی بسیار خوبی است توی چمن خط دایره مستطیلی از سفیدی ریخته اند و وسط آن را دیوار کوچکی مثل تور کشیده و دو سر آن را در آن دایره کادس با نصب کرده و بسته اند جمعی از طرف دیوار توی و جمعی از طرف آن باید توی خط دایره بایستند و با چوبهایی که در دست دارند که سر چوبها مثل تانیا میان خالی است کلوله بای توپ را از اطراف با نظرف میزنند و آنهایی هم که این طرف هستند کلوله را باید با همین چوب که در دست دارند برگردانند برای حریف بطوریکه آن خط دایره خارج نشود بازی بدی نیست خلاصه براه آهن رانندیم همه جا اطراف اه سبز و خرم و جنگل و آبادی بود تمام صحرا حاصلخیز است و هنوز که تقریباً بیست روز از سلطان میر و کندی و جویانجا را دور نموده اند و همه سبزه است خط راه آهن در شهر (مسند التفتش) تغییر کرد و در نیمه راه رسیدیم بهتر (و اتق فزد) و از اینجا باستانیون (با ذلک هم استند) راه یکساعت و نیم طول کشید جمعیت زیادی از دو بات اطراف جلو کار راه آهن جمع شده بودند و هو را می کشید و اظهار شوق و شغف میکردند ولی وضع لباس و زندگی اینها برومان شهری شبیه است و خرابیها دیده میشوند همه سفید می پوشند که این لباس سفید خیلی بر حسن آنها میافزاید و مخصوصاً زن ها و دخترهای خوشگل لباس سفید می پوشند خلاصه از راه آهن پیاده شدیم (لر و برون لو) که شب همان او رسیدیم سر راه آهن حاضر بود با او دست داده تعارف کردیم قدری رفته از چند پله پایین رفتم کالسکه حاضر بودند من و شاه زاده و یکتور و این اسلطان سوار شدیم لر و بهم که جوان بلند قامتی است سوار شده جلوما افتاد یکدسته سوار هم که لباس آنها مثل لباس خود لر و ماسی رنگ است از جلو و عقب با بجه تشریفات میآهتند و از دو طرف کر و زیادای برخواستند و بودند و رانندیم از وسط جنگل و پارک و درختهای خیلی کهن گذشتیم باز در کنار راه و نفر خجسته و نفر و بیست نفر زن ها و مرد و بفرقه بجه تماشا استاده بودند قدریکه رفتم کنار جاده توی جنگل و دسته دسته مرال با انواع مختلف از سیاه و ابلق کوچک و بزرگ دیده شد اینها وحشی هستند و مخصوصاً گرفته توی این پارک ها کرده اند

از کار تا منزل لژ که قصر شیرین است یکفرسنگ راه است بعد از طی این مسافت که بهار است شیرین بسیار
 لر می برون (لژ) که زوجه لژ است و تقریباً چهل و هفت سال از سنش گذشته و زن بسیار خوش روی و همراهی
 دیده شد اغلبی ریجبا و معارف انگلیس هم که مدعو بودند قبل از وقت حاضر شده بودند با همه تعارف کردیم
 این عمارت و باغ بسیار جای با صفائی است و از حیثیت کلکاری و شکوه عمارت و حسن سلیقه و زینت
 خانه بدرجه کمال است قدری بالژ در باغ گردش کردیم یک مرغی از نیکی دنیاى جنوبی آورده است هر وقت
 آدم را وید صدا میکند و آواز او نوع غری است هم میسب است و هم انسان را محزون میکند با حال همچو
 مرغی ندیده بودم شبیه بطاوس ماده است بعد از گردش با اتفاق لژ و با طاق و منزل خود مان آمیم لژ و
 همه اطاق باران نشان داده و مقرر کرده رفت و ما قدری راحت شدیم در ساعت بهشت بعد از ظهر
 بسر شام رفتیم اطاق شام بسیار عالی و مزین بود و میز خوبی ترتیب داده بودند سر میز نشینیم
 زوجه لژ و لژ (لژ) دست راست مادر زوجه و وک اف نشتر که اسم او (دوشیس نشتر) است و
 چپ مانشته بودند و پهلوی او شاه زاده پسر نوآب و لیعهد نشسته بود و شوهر دوشیس هم که از طایف
 و تمولین آریلند است روبروی زوجه است طرف مقابل نیز نشسته بود و دیگر از اشخاصی که سر میز بودند
 دُولک البوکون (بازو جاش و (خادکے اوف بات) و (لژ و دوشیس) فرمانفرمای سابق بنده
 که یک چشمش اعمیانت میگذارد و مرد خوش روئیست و (لژ وکیل ملاوی) بازو جاش و جمعی از زنهای
 معتبر بودند زوجه صاحبخانه (کنیس بوون لژ) خانم بسیار نوآب عاقل و لایستک دانی است بعد از شام
 رفتیم به کلخانه قشکی که همه جور برکها و کلهها بوضع خوشی ترتیب داده بودند و در وسط کلخانه یک چادر فلندری
 کوچکی که پارچه اش از مخمل زری بسیار عالی و اطرافش زنبوری بود که در طرآن ابتیاع کرده بایجا آورده اند زوجه
 بودند بسیار چادر ممتاز قشکی بود و یکت حوض کوچکت مرمری که بعضی محبته بای خوب دارد و آب کمی
 قطره قطره بخوض میریزد و صدای خوبی دارد و در بغل دیوار یک در یکطرف کلخانه است نصب کرده بودند
 بسیار قشکت است خلاصه نوی این چادر کوچکت نشسته با جمعی از عظام انگلیس قدری صحبت کردیم بعد
 برخاسته درین باغ که حوض و فواره بلندی دارد که تقریباً بیست ذرع آب آن میجد و چراغان مفصلی در
 اطراف حوض و باغچه کرده بودند باغها منظمی گردش و تفرج کرده در مراجعت در یکت کرمان راه
 پله که سقف بسیار بلندی دارد و چراغ زیادی در آنجا روشن کرده دست و خنجر قاصه از ده ساله تا دوازده
 ساله حاضر نموده بودند صندلی بجهت ما گذاشته نشستیم پسر نوآب و لیعهد و بعضی خانها و زوجه صاحبخانه
 نزد ما نشستند این دخترها بازیهایی عجیب و غریبی با صندلی و میز و اسبابهای مختلف کردند روی هم

سوار شدند مقله‌های زیاد و زود خلی می‌ناشا داشت بعد یک شخص ابریکانی که صاحب فنکراف است
 آمد جلوما ایستاد و خطبه مفصلی در تعریف فنکراف خواند ماظم الدوله ترجمه کرد بعد فنکراف را وسط
 مجلس حاضر نمود معلوم شد این نوع فنکراف غیر از فنکراف نیست که در طهران ما داریم هم سهله است و هم
 صدرا بهتر پس میدید اقول صدای یوزکی که در او داده بودند پس او خیلی خوب و واضح بود بعد حرف
 زدند با بطور پس داد بعد به همدیگر انجودان مخصوص فرمودیم نوی فنکراف حرف بزنی دو شعر حافظ
 که این است اگر چه باوه فرج بخش و باد گل نیر است بیانک چنک مخور می که محتسب نیر
 صراحی و عریضی گریست بدست افتد بعیش کوش که ایام فتنه انگیز است
 همه را بهما بطور جواب داد صاحب فنکراف دعه داد که یک دستگاه فنکراف بهمنطور برای ما تقدیم
 نماید (دو دست شنبند دهم) ام روز یک ساعت بعد از ظهر باید از اینجا برویم سیاه و پارک و قصر
 وادستون (که مال بادون فردینان دوچیلد) است لیکن اقول باید برویم بیارک و قصر
 الفرد و دوچیلد اینجا نهار خورده بعد از نهار برویم بوا دستون که شب را در وادستون فردینان
 روچیلد بخوابیم خلاصه از خواب برخاستیم بوا اگر چه ابر بود اما نمی بارید کاسکه حاضر کرده بودند من بالرد
 و لاریون سوار یک کاسکه شده غزوات سلطان و سایر طرین هم سوار کاسکه شده رفیقیم بگوش پارک
 و جنگهای اردخلی با بامی با صفا داشت غلب جنگها و چوبی دارد که قفل میکنند سواری در جلوما بود که در بابا
 باز میکرد و کالک داخل میشد درختهای کهنه قوی زمینهای کل و سبزه زار چمن چشم اندازهای خوب داشت سزا
 قشهای زیاد با صفا از یکدیگر ساخته بودند که هر نفس کمرغ داشت که تخم قرقاول از پر مرغ میگذاردند فریه میکردند
 و آلا ن فریه های زیادی در قشها از قوی علفها و آده راه میرفتند بعد رسیدیم بیکت دسته مرال و
 شکار بای کوچک و بزرگ و سیاه و ابلق رنگهای مختلف که قوی جنگ و پارک میچربیدند نزدیک آنها بار فریه قرقاول
 زیاد می بود بعد مراجعت بهارت کرده نهار مختصری حاضر کرده بودند خوردیم و بعد برای حرکت پائین آمده یک
 عکس کردیم و بالرد و زود به لرد و سایرین و دایع و تقارف کرده کاسکه بسی حاضر کرده بودند که از اینجا
 ما منزل فردینان روچیلد با یک کاسکه برویم با شاهزاده پسر نوآب و لیعه و این سلطان سوار یک کاسکه
 شده سایر طرین هم سوار کاسکه بای و بکر شده براه افتادیم هر جا آبادی و سبزه و جنگل خیلی با صفا بود و بعضی
 د بات و قضبات کوچک هم که شتم که خیلی شگفت بود بعد یک ساعت که راه طی شد رسیدیم بیارک
 و قصر الفرد و دوچیلد با جمعی از موبان او حاضر بودند پیاده شده داخل عمارت گردیده با طاق را حکما می کرد
 ما معین کرده بودند در صمیم الفرد و دوچیلد مردی است وسط القاره چهل و هفت سال از اردخلی خوش رو و شاس است

روشنی

اطلاقی که ما را برای راحت آنجا بردند بسیار خوب اطلاق است دیوار و سقف آن تمام مطلقاً است و کمال نیست و شکنجی را دارد و پارچه‌های بسیار نفیس بدیوار اطلاق چسبانده اند و دیگر آئینه‌های بزرگ و فرشهای ایرانی و قالی خوشقالی و سایر مثل اسباب زمینی این اطاق قتمای تعریف را دارد و قدری در اینجا مانده بعد بجهت صرف نهالار بزرگ نهالخانه رفتم و بازوجه لرد و وچیلد دست بدست داده داخل اطاق نهال شدم چون صاحب خانه زن ندازدن لرد و وچیلد صاحبخانه‌ای میکند منیر خلی عالی ترقیب داده بودند بارون سیال سفید روس و جمعی دیگر از محارف و معتبرین را هم دعوت کرده بودند که در سر منیر حاضر بودند و زوج که در شهر لندن کیش همان او بودیم دست راست ما زوج بارون و وچیلد دست چپ داشته بودند و زوج لرد و وزیر هم پیوسته است و از غمخواران و وچیلد با است ولی خود لرد و وزیر سیجی است و این زن بسیار چاق و فریب است این عمارت الفورد و وچیلد موسوم بعمارت (مال تن) است کسانی که در سر منیر نهال بودند از این قرار است پسر بزرگ فوآب و لیعد (بادون استال) سفید روس (دولت اول البرکودن) لود و وچیلد (زوج) لود و وچیلد (و چند نفر دیگر از اقوام و وچیلد با که از دولتمندان فرانکستان هستند تفصیل آن را و وچیلد با این قرار است و وچیلد بای لندن سه برادر هستند (اول لود فاشنیل و وچیلد) که رئیس خانواده آنها است دوم (الفورد و وچیلد) سوم (لیونیل و وچیلد) بادون خود نیاند و وچیلد غمخواره اینها است یک و وچیلد هم ازین خانواده در شهر فرانک فوآلمان می‌نشیند یک و وچیلد هم در وین پای تخت اطیش است و یکی دیگر هم در پاریس قامت دارد و اینها همه با یکدیگر شریکت و جمع المال و متفقند خلاصه نهال خورده برخواستیم رفتم توی باغ مشغول گردش شدیم سپر فوآب و لیعد هم باز نهال و مرد با به چادری که در کنار باغ بنوه و یکدسته سازنده مجارستانی در اینجا مشغول ساز بودند و فستق باغ بسیار با صفائی است و جلوه عمارت کلکاریهایی خیلی خوب شده و انواع کلهای زکار نک دارد و جلوه باغ چایک حوض بعضی است که در وسط آن مجسمه سب آدم است و از وسط دهن سبها و آدمها آب خیلی خوب کوارانی جاریست که تا بحال همچو آب در فرانکستان ندیده بودم و در حوض خیابانهای منظم خوب ساخته و از درخت کاج دیوارهای سبز نقیه کرده اند که خیلی خوب و با صفاست و بطوری این کلهها و سبز با و دیوارهای کاج را با باغچه چیده و منظم کرده اند که از تعریف خارج است و بعضی کوشها و کریخته با و درست کرده اند که در ختمای منظم اطراف آنها کاشته شده و اطراف حوض چراغهای جنبایی الکتریسیته نصب کرده اند که در شب روشن میکنند خلاصه ازین وضع باغ و باغچه خیلی لذت بردم بعد بطرف باغچه‌های بالای عمارت که در اینجا هم پته‌های کلکاری خیلی خوب متصفا بود رفتم بعد بکلیت این عمارت رفتم که از یکطرف متصل بعمارت دارد و طرف دیگر باغ و باغچه است و تمام این کلخانه از بلور ساخته شده و در کمال نیست

صاحب خانه بی زن بود اندازنهای دیگر هم دعوت نشده بودند همه مدعوین مرد بودند خلاصه همه دست داده
وارد اطاق باشیم و نگاه این روچیلد دیگر از همه بهتر است و از حیثیت بنا و بزرگی عمارت و اسباب قیمت
و مبلمان نفیس قیمتی بسیارین قیمت دارد و آنقدر روچیلد و فرزندان روچیلد هر دو این عمارت و پارک و باغ
هفت هشت سال است شروع کرده و ساخته اند میگویند هشت نه سال قبل اینجا بزمین باری و محل زراعت بود
و حالا همچو جانی ساخته شده است که کمتر کسی در عالم دارد و از قرار یک گفته اند این روچیلد قریب شش کرور تومان
خرج این عمارت کرده است سوای اغلب اسبابها که از پدرش ارث باوریده است و در این عمارت
گذاشته که همه نفیس و قیمتی است پرده های کوبلن کارخانه فرانسه خیلی بدیوارهای عمارت نصب کرده است پرده و دوز
نومانی و چهار هزار تومان و پرده های نقاشی بسیار عالی دیده شد که همه کارسینا و آن صد و بیست سال قبل ازین است از بخل
پرده بود که فاحشه محبوبه اسکندر یونانی شب در سنی تخت جمشید فارین انش زده و خودش با مشعلی که در دست
دارد و بسکریزد و از دوزش و سوخته تخت جمشید پیدا است حقیقتاً پرده بسیار خوبی بود و معلوم
شد به قیمت بسیار گزافی خریده است و همچنین سایر پرده بارانالار شام و نهار خوریه
تمام از سنکت مرمر ابلق است و بخاریها از مرمرهای شیشم و همچنین چند اطاق دیگر از سنکت مرمر
تمام اطاقها و راهروها و بالانها پر از زینت و اسباب نفیس است و چشم انداز عمارت تا چشم کار میکند
بصحر و جنگل و آب و بهار است جلوه عمارت با عجمای کلکاری و حوض بزرگ با فواره های متعدد از مجسمه های
چو دنی و عجزه که از دهن و گوش و سر آنها آب بخوش میریزد آب صاف بسیار خوب تا آبش دائمی است
در صنعت کلکاری فی الحقیقه سحر کرده صفحی زمین را مثل مینا کاری و نقاشی با نوع نقشهای موزون و کلک
رنگارنگ کلکاری موزده درختها همه فچی کرده و منظم پارک و چین و خیا با بنا در نهایت طراوت و صفائی
ازین بهتر تصور نمی آید خلاصه هوا ابر بود رفتم بالای عمارت پله های زیبا و میخورد و روچیلد جلوه افتاده مارا
برد بالا و سه اطاق خیلی آراسته برای ما معین کرده بودند رفتم قدری راحت شدیم و در ساعت
هشت رفتم با بن تالار شام سر نیز نشستم شاه زاد با و عجزه همه سر نیز حاضر بودند شام صرف شد
برخواستند قدری توی اطاقها گردش کردیم روچیلد رعیت های خود را که درین دبات دارد همه را جمع کرده
بهست هر یک مشعلی داده بود و در حوض و باغچه های گشند هوا چون بسیار سرد بود نمی شد بیرون رفته
تا شاکنیم از پشت پیشه تا شاگردیم مطربهای هونگری هم که در خانه آن روچیلد بودند اینجا آمده مشغول ساز
زده بودند یکی سننور بزرگی داشت بطرح سننورهای ایران با دو چوب میزند و سایرین کما پند
نزدیکی میزدند بعد رفتم منزل بالا خوابیدیم (دو چهار و شش و یازده و ده)